



کنون من به بخت رد افراسیاب

دکتر بهار محمادیان

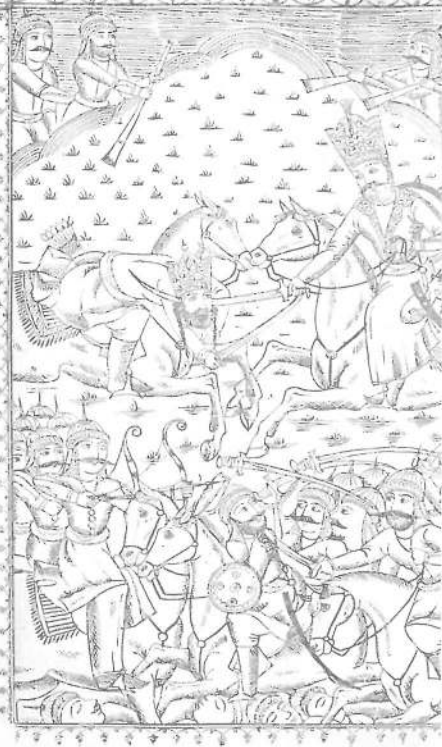
با تکوین و تحول روشهای تحقیق در زمینهٔ زبانشناسی تاریخی-تطبیقی، و بررسی و مقایسهٔ نظام مند اصطلاحها و واژه‌های فرهنگی با خاستگاه مشترک، امکان کشف ساختارهای مشترک و همانند دینی، نمادین یا اجتماعی جوامع کهن ایجاد شد. بر این اساس، برخی از دانشمندان کوشیده‌اند بر بنیاد واژه‌های موجود در زبانهای هند و اروپایی به ساختار اجتماعی این جوامع دست یابند. آنان بر این باورند که نوعی شاهی در این جوامع وجود داشته است و از طریق گونه‌هایی از واژهٔ *reǵ** به معنی «شاه» که در ودایی به صورت *rāj-/ rāt* و در لاتین به صورت *rēx* آمده است، نتیجه گرفته‌اند که مردم هند و اروپایی تحت فرماندهی نوعی شاه بوده‌اند. پالمر (Palmer) بحث حضور شاه-خدایی از نوع بین‌النهرین را در این جوامع مطرح می‌کند، هرچند دومزیل (Dumézil) بر این باور است که شاهی هند و اروپاییها بیشتر زمینی بود و از این رو ویژگی کاملاً یگانه‌ای داشت. (Littleton, ۱۹۷۳: ۲۷)

ویژگی واحد اجتماعی که *reǵ** بر آن فرمان میرانده است روشن نیست، اما با بررسی واحد اجتماعی‌ای که در این جوامع برای نمونه در سلتی، ژرمنی و بالتی به صورت *tewt** وجود دارد و در ایتالیایی به صورت *touto* «مردم» می‌آید و برابر با واژهٔ فارسی «توده» است، گمان می‌رود که این واحد اجتماعی سیاسی نوعی *rēks** به عنوان سرور داشته است. (McCon, ۱۹۸۷: ۱۱۶)

ریشهٔ *tewtā** را برگرفته از *tew* / *tewH* «قوی بودن، باد کردن» دانسته‌اند که در ودایی به صورت *taváh / távisi* «تیرو، دلیر» آمده است. اما مک کان از آنجا که ریشهٔ اصلی را *tewH** می‌داند، و نه *tew*- آن را به معنی «پاسداری کردن، خدمت کردن» می‌داند که در لاتین به صورتهای *tuēri / tūtus / intuēri* و در ژرمنی *pew-az** به معنی «خدمه» آمده است. (ibid: ۱۱۶) مایرهورفر ریشهٔ *rājā / rāt* را از ریشهٔ *rēg** به معنی «سرور، فرمانروا» می‌داند، چون *rēx* در لاتین و آن را با ریشهٔ *rāzan- , rāzar* اوستایی به معنی «نظم دادن، قانون» مرتبط می‌داند. (Mayrhofer, Bd. III, ۱۹۶۴: ۵۰-۵۲) بیلی صورت ختنی این واژه را *rre* «قدرتمند، سرور، شاه» آورده است. صورتهای صرفی گوناگونی از آن در ختنی در دست است، برای نمونه *pa@āmysa rai* «تخستین شاه» و در حالت اضافی مفرد به صورت *rrudi / rāda / rūda* به کار رفته است. اگرچه بیلی دربارهٔ ریشهٔ این واژه تردید دارد و احتمال می‌دهد این واژه با اوستایی *urvāta* - «فرمان» یا *ar** «گرفتن، دارا بودن» باید ارتباط داشته باشد. (Baily, ۱۹۷۹: ۳۶۸)

بارتولمه (AirWb, ۱۴۹۷-۱۵۰۲) سه مدخل *rataV-* را در واژه‌نامهٔ خویش آورده که معنای مدخل نخست «بخشی از زمان (برهه)، زمان»^۲ است؛ بارتولومه ذیل مدخل دوم *rataV-* معانی اصلی و فرعی متعددی را از متون اوستایی استخراج کرده است؛ از جمله «داور، قاضی؛ داوری، حکم، قضاوت؛ منصب داوری و قضاوت؛ سرور، سرور و سردار؛ هریک از آفریدگان مینوی و زمینی و...»؛ گذشته از این،

پیچ



●●● این نکته در خور
اشاره است که در این
ابیات، در برخی از نسخ به
جای «رد» واژه «شه» به
کار رفته و بنداری
نیز در ترجمه خویش
آن را به «ملک»
گردانیده است ●●●



را با شاهی همراه کرده است؛ در این فرهنگ در کاربرد «رد» پیش از اسامی خاص آمده است که «رد» لقبی است در دوره ساسانیان که پیشاپیش اسماء نهاده می شد و در این معنی، این بیت را شاهد آورده است:

ابر شاه نوذر رد افراسیاب
برافکنده دیده دلی پرشتاب

در دو شاهد زیر، بنا بر لغتنامه، «رد» در این معنی پس از اسم خاص هم آمده است:

بیدرفت بهرام رد آن دو اسب
فرورنده برسان آذرگشسب

همین لغت به فردی که در هنگام سرپرستی مقام دینی «رد» در مراسم دینی، در مقام قاضی از قدرت صدور حکم و قضاوت برخوردار است، اطلاق می شود؛ سوای این معانی متعدد، در اوستای متأخر همین وجه تسمیه بر روحانیان دینی اطلاق می شود که در کنار «زوت» و «وظیفه» اجرای مراسم دینی را بر عهده دارند؛ بارتولومه گذشته از این معانی، بخشی را نیز به مواردی اختصاص داده است که معنای دقیق آن واژه در برخی از متنها ناروشن است. معنای سومین مدخل ratav- در این فرهنگ را بارتولومه «حکم، داوری»^۲ آورده است.

تمامی این معانی در متنهاى اوستایی به زبان فارسی میانه رسیده است؛ اما در این متنها واژه rad به معنی «رد، سرور، سرور آفریدگان مینوی و زمینی» است، در متون حقوقی به معنی «قاضی» و در متون دیگر، «رد» مقامی است که در کنار «زوت» به اجرای مراسم دینی می پردازد. از این میان، رد در معنی «سرور» در متن بهلوی مینوی خرد و بندهشن گویا یا معنی کهن reg* ارتباط دارد. در متن مینوی خرد آمده است: «پرسید دانا از مینوی خرد که رد (= سرکرده) مردان کیست و رد زنان کیست و رد اسبان کیست و رد برندگان کیست و (رد گاوان کیست) و رد ددان کیست و رد غلات کیست؟ مینوی خرد پاسخ داد که مرد داناى معتقد به دین سیاسگزار راستگو بر همالان رد است...» (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۷۸)

زهوشنگ رد تابه کاووس شاه
که بودند با فر و تخت و کلاه
اما این دو بیت هر دو در شاهنامه چاپ خالقی مطلق به صورتی دیگر ضبط شده اند:

بیدرفت بهرام ازو این دو اسب
فرورنده برسان آذرگشسب
(ششم، ص ۳۷۲، ب ۱۴۴)

همین معنی در بندهشن نیز چنین آمده است: «به دین گوید که من نخستین مرد، کیومرث روشن و سپید چشم را آفریدم، او بزرگتر مردمان است، اما او سرور (ایشان) نیست؛ زیرا زرتشت سرور است، همه سروری نیز از زرتشت بود. خریز سفید (که در برابر) زرتشت سر فرود آورد، بزآن را سرور است...» (بندهشن، ۱۳۶۹: ۸۹)

گذشته از این دو مورد، که درستی قرائت «بهرام رد» یا «بهرام ازو» و «زهوشنگ رد» یا «زهوشنگ رو» با ابهام روبروست، فردوسی این صفت را تنها با دو نام دیگر همراه کرده است: نخست افراسیاب و دیگر سیاوش:

به نخچیرگاه رد افراسیاب
بپوشیم تابان رخ آفتاب
(دوم، ص ۱۰۴، ب ۱۹)

در ماتیگان هزار دادستان که متنی حقوقی است رد در معنی «داور، قاضی» مکرر به کار رفته است:

rad bawēd pad tōzišn ī kardag xwadāy
(ماراسپند رد ایدون در نوشته دید)
(MHD 78.2). abar ōy bay Husraw ī Kawādān pad wizīr ī radān

به نخچیرگاه رد افراسیاب
به یک دست رودابد و رود آب
(دوم، ص ۱۰۵، ب ۲۹)

کنون من به بخت رد افراسیاب
کنم دشت برخون چو دریای آب
(دوم، ص ۱۵۳، ب ۴۳۶)

این نکته در خور اشاره است که در این ابیات، در برخی از نسخ به جای «رد» واژه «شه» به کار رفته و بنداری نیز در ترجمه خویش آن را به «ملک» گردانیده است. (شاهنامه بنداری، ۱۳۸۰: ۱۹۷۰) شواهد دیگر کاربرد این صفت با نام سیاوش عبارتند از:

که ای پهلوان رد افراسیاب
گرفت اندرین دشت ما را شتاب

(خسرو قبادان با حکم ردان)
(MHDA 18.15) drahm dahēm sīh ud ēw drahm
dahišn ka gōwēd kū agar pad muhr ī radān ayāb
(درهم دهم سی... با مهر ردان ← Macuch, M, 1981)
اما فرهنگهای فارسی «رد» را «دلیر، پهلوان، حکیم، دانشمند، دانا، فیلسوف، جوانمرد، حاذق، هنرمند، پیشوای معان» معنی کرده اند. لغتنامه دهخدا هریک از این معانی



پرستندگان را شگفت آمد آن
که بی کاری آمد ز دخت ردان
(یکم، ص ۱۸۹، ۳۵۸)

در شمار دیگری از بیت‌های شاهنامه «رد» و «ردان» بازتابی از معانی کهنی را که در متون اوستایی رایج بود، یعنی معانی «داور، قاضی و هیئت داوران» را به نوعی حفظ کرده که در این معنی، در متون فارسی میانه نیز شواهدی کافی برای آن وجود دارد. نکته جالب اینجاست که تنها در دو بیت، در جلد سوم شاهنامه، به روشنی نمی توان معنی «شاه» یا «داور» را استنباط کرد:

یکی مجلس آراست با پیلتن
رد و موبد و خسرو رای زن
(سوم/ص ۲۹، بیت ۴۵)
کنارنگ با پهلوان گزین
ردان و بزرگان با آفرین
(سوم/ص ۱۲، ۱۵۶)

اما از داستان گشتاسب تا پایان شاهنامه که تأثیر روایت‌های دینی در آنها بیش از روایت‌های ملی است، به روشنی می توان معنی «داوران، هیئت قاضیان» را استنباط کرد. در اینجا ابیاتی را که مشخصاً این معنی را نشان می دهند، ذکر می کنم:

بخواندش گرانمایه جاماسب را
کجا رهنمون بود گشتاسب را
سر موبدان بود و شاه ردان
چراغ بزرگان و اسپهبدان
(پنجم، ص ۱۰۶، ۳۱۹-۳۲۰)
وز آنجابه نوش آذراندر شدند
رد و هیرید را همه سر زدند
(پنجم، ص ۱۸۴، بیت ۱۳۲)
شدند انجمن بخردان و ردان
بزرگان و بیدار دل موبدان
(هفتم، ص ۹۸، بیت ۸۵)
یکی از ردان نامش آزادسرو
ز درگاه کسری بیامد به مرو
(هفتم، ص ۱۶۹، ۱۰۰۳)

در این داستان آزادسرو کسی است که به کودکان «زند» می آموزد و از بوذرجمهر نیز در کنار او یاد می شود و بر این اساس، مقام دینی او کاملاً روشن است. در بیت زیر نیز به روشنی جایگاه موبد موبدان را در میان ردان تصریح می کند:

چو بشنید ازو موبد موبدان
زبان برگشاد از میان ردان
(هفتم، ص ۲۰۴، بیت ۱۳۸۸)

(چهارم، ص ۲۸، ب ۴۰۶)

بدو گفت سالار و مهتر توی
سیاوخش رد را برادر توی
(دوم، ص ۴۰۷، ب ۳۵۸)

بدان کو به گاه سیاوخش رد
نیفکند یک روز بنیاد بد
(چهارم، ص ۱۳، ب ۱۶۰)

سیاوخش رد را برادر تویی
به گوهر ز سالار برتر تویی
(چهارم، ص ۳۳، ب ۵۰۰)

سیاوخش رد را به فرجام کار
بکشت و برآورد از ایران دمار
(چهارم، ص ۱۰۵، ب ۱۶۶۰)

بدو گفت پور سیاوخش رد
توی ای پسندیده بر خرد
(چهارم، ص ۲۱۰، ب ۶۱۰)

که بر دست من پور کاوس شاه
سیاوخش رد کشته شدی گناه
(چهارم، ص ۲۴۴، ب ۱۱۶۲)

همان گو سوار سیاوخش رد
از یادگار است ما را خرد
(هفتم، ص ۵۷۶، ب ۱۳۳۲)

گمان می رود که کاربرد صفت «رد» در این ابیات و اطلاق آن بر سیاوش و افراسیاب، بازمانده الگوی شاهی در فرهنگ‌های هند و اروپایی و برابر با *reg** باشد که بیشتر به آن اشاره شد. در اطلاق این صفت به افراسیاب و دیگر سیاوخش، که در ابیات پس از مرگ وی با این واژه ازو یاد می شود، می توان احتمال داد که خاستگاه روایت‌های مرتبط با افراسیاب آسیای میانه (نواحی سغد و ختن) بوده و تا دیرزمانی در آن مناطق رواج داشته است. این احتمال با استناد به کاربرد گسترده آن در متون ختنی، که بیش از این به آن اشاره کردیم، بیشتر می شود. شاید بتوان تصور کرد که سیاوش نیز به دلیل مدت فرمانروایی خود در ختن (در سیلوسگرد) با چنین لقبی در متون سغدی یا ختنی نامیده شده و از چنین خاستگاهی در شاهنامه برخوردار است.

سواى این موارد در دو جا نیز «ردان» به صورت جمع معنی محتمل «شاهان» را می رساند؛ از این دو مورد، یکی در وصف شاهی منوچهر است:

ترا باد جاوید تخت ردان
همان تاج و هم قرة موبدان
(یکم، ص ۱۶۳، بیت ۲۸)

و دیگر در وصف رودابه:



●● در شمار دیگری
از بیت‌های شاهنامه «رد»
و «ردان» بازتابی از معانی
کهنی را که در متون
اوستایی رایج بود، یعنی
معانی «داور، قاضی و
هیئت داوران» را به نوعی
حفظ کرده که در این
معنی، در متون فارسی
میانه نیز شواهدی کافی
برای آن وجود دارد ●●





●●● با توجه به شواهد یاد شده در شاهنامه می توان معنی «رد» را بر اساس معانی کهن و گوناگون این واژه در متن های اوستایی و پهلوی و حتی صورت مشترک هند و اروپایی بازسازی کرد و نتیجه گرفت که معنی بسیاری از واژه های شاهنامه بدون ریشه یابی آنها در چنین گستره ای ناروشن می مانند ●●●

در ابیات زیر نیز از دو خردمند که از آنان به عنوان «ردان» کارکرده یاد می شود، می توان معنایی قریب به «داور آزموده و مجرب» استنباط کرد:

چن اشتاد و خرداد برزین پیر
دو دانا و گوینده و یادگیر
بدیشان چنین گفت کای بخردان
جهان دیده و کارکرده ردان
(هشتم، ص ۳۲۴، ۱۸-۱۹)

در ابیات زیر مکرر «ردان» همراه «موبدان» و «بخردان» به کار رفته است:

چنین گفت با موبدان و ردان
بزرگان و بیداردل بخردان
(پنجم، ص ۵۱۶، بیت ۱۰)

سپاه آمد و موبد موبدان
هرآنکس که بود از رد و بخردان
(هفتم، ص ۳۱، بیت ۲)

چو بنشست بر گاه گفت: ای ردان
بجوید رای و دل بخردان
(هفتم، ص ۳۱، بیت ۵)

به ایران همه سالخورده ردان
نشستند با نامور بخردان
(هفتم، ص ۶۷، بیت ۱۸۸)

سوی پهلوانان و سوی ردان
همان نزد بیداردل موبدان
(هفتم، ص ۱۰۶، بیت ۲۴۲)

همه موبدان و ردان را بخواند
وزان نامه چندی سخن ها براند
(هفتم، ص ۱۲۶، بیت ۵۱۰)

بفرمود تا موبدان و ردان
نشستند با نامور بخردان
(هفتم، ص ۲۶۱، بیت ۲۱۰۰)

همه موبدان و ردان را بخواند
بسی دانشی پیش دانا نشاند
(هفتم، ص ۳۸۷، بیت ۳۶۶۴)

نخستین چنین گفت کای بخردان
جهان دیده و کارکرده ردان
(هشتم، ص ۳۹۹، بیت ۳)

بیت اخیر را آرزمدخت به هنگام جلوس بر تخت شاهی بر زبان می راند.

با توجه به شواهد یاد شده در شاهنامه می توان معنی «رد» را بر اساس معانی کهن و گوناگون این واژه در متن های اوستایی و پهلوی و حتی صورت مشترک هند و اروپایی بازسازی کرد و نتیجه گرفت که معنی بسیاری از واژه های شاهنامه بدون ریشه یابی آنها در چنین گستره ای ناروشن می مانند.

پی نوشت

۱. واژه «توده» در شاهنامه تنها در معنی «تپه، انباشته» آمده است و هیچ جا گروه مردم معنی ندارد.
2. Zeitabschnitt, Zeitraum.
3. iudicium, Richterspruch
۴. شادروان استاد معین رد را در اینجا مراد زرتشت می داند، نک. مزدیسنا و ادب فارسی، ص ۳۹۶ پ.

کتابنامه

- بندھشن، ۱۳۶۹، ترجمه مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس.
مینوی خرد، ۱۳۶۴، ترجمه احمد تفضلی، تهران، انتشارات توس.
Baily, H. W., (1979), Dictionary of Khotan Saka, Cambridge University Press, London.



شهریاران

رکب

«دیدن کتاب بزرگ شاهنامه که حاکی از رنج دائمی سی ساله است با توجه به این نکته که چنین رنج مستمری با انواع بدبختی ها و ناملایمات همراه بوده است مانند فقر و مرگ فرزندان و آشوب خراسان و بی خریداری گفتار شاعران و در آخر کار پیری و گرانی گوش و ضعف چشم، خود بهترین شاهد است بر بلندی همت و نیروی اراده و اعتقاد راست فردوسی به کوشش و تأثیر جهد زیرا که هیچوقت فتوری در عزم این شاعر بزرگ راه نیافته تا آخر قول او را می شنویم که از خدا عمر و قوه و سلامت را فقط برای همین می خواهد:

که این نامه شهریاران پیش - بگوید بدان نغز گفتار خویش»

(رشید یاسمی - وفات ۱۳۳۰ هـ - اعتقاد فردوسی در باب کوشش و تقدیر - هزاره فردوسی)